

تربیت قرآنی و ارضای متعادل امیال درونی با هدف وحدت بین قلبها

تربیت قرآنی و ارضای متعادل امیال درونی با هدف وحدت بین قلبها

محمد علی تسخیری

مشاور رهبر انقلاب اسلامی در جهان اسلام

و رئیس شورای عالی مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی

به نام خدا و سلام بر محمد و آل محمد(ص) و یاران پاکش.

در زمینه این موضوع ابعاد وسیعی در مقابل خود داریم که سعی می‌کنیم برخی از نکات آن را به صورت خلاصه ذکر کنیم.

نکته اول: اسلام و تربیت شخصی انسان:

عاطفه جزء مهمی از شخصیت انسان است و از مهمترین ویژگیهای اسلامی است که برای رسیدن به نتیجه مطلوب نیاز به توجه و قانونمند شدن دارد. اگر بخواهیم شخصیت انسانی و ابعاد آن را تحلیل کنیم به این سخن امام علی(ع) میرسیم که در توصیف هماهنگی بین اجزای شخصیت انسان از عقل، تفکر، عاطفه،

احساس و رفتار نام میبرد. و میفرماید: «عقل‌ها پیشوایان اندیشه‌ها هستند، و اندیشه‌ها پیشوایان دل‌ها، و دل‌ها راهنمایان عواطف و حس هستند، و عواطف و احساس‌ها پیشوای اعضاء می‌باشند» تا با دقت ریشه‌های رفتار آگاهانه انسانی را بررسی کند.

اسلام هم با تربیت و پرورش این اجزا به تربیت انسان می‌پردازد:

به تربیت عنصرغریزی عقل در انسان می‌پردازد و به تأمل و تدبیر، تعقل، دور اندیشی، برهان، رأی و اندیشه و امثال آن فرا میخواند.

براسلوب منطقی، عملیات عقلی تأکید کرده تا به این طریق از لطمه زدن به نتایج حاصل از گفتگوی صلح آمیز دوری کنند.

ج. عنصر عاطفه را تربیت کرده و آن را با عشق اصیل به بهترین محبوب یعنی خداوند متعال سیراب میکند. جامع همان کمال مطلق که نفس می‌خواهد، است. به همین علت عاطفه را نهایت والایی نامیده میشود.

د. شریعت رفتار فطری را سازماندهی می‌کند و نقشه راه خوشبختی را ترسیم می‌کند.

هـ - اراده قوی و آگاهانه را تربیت می‌کند که از هر انگیزه عاطفی دیگری برتر است. اگر مطمئن شود عاطفه در مسیر درست حرکت می‌کند یا خیر و آزادی آن را در رفتار حفظ کند. از این آزادی مسؤولیت به وجود می‌آید.

ما بر خلاف برخی معتقد نیستیم که اراده یک عاطفه خروشان است. وگرنه که ما هم جبری بودیم و جبر امری است که وجدانا و شرعا مردود است. اما عاطفه نقش موثری بر اراده و رفتار دارد. از این روست که اسلام با روشهای مختلف بر این مسأله تأکید میکند از جمله:

روشهای توجیحی مستقیم، که از هواهای سرکش باز می‌دارد. قرآن کریم در این باره میفرماید:

«أرأیت من اتخذ الهه هواه أفأنت تكون علیه وکیلا»([1])

2- روشهای غیرمستقیم با به کارگیری امثال و حکم و قصههایی که انبیاء و صالحینی که بر نفس خود غلبه کرده‌اند را مورد ستایش قرار می‌دهد.

3. ارائه نمونه‌های علمی متجسد در نبی اکرم(ص) و اهل بیت(علیهم السلام) و صحابه(رض)

4. دعوت مسلمانان به بالابردن حب ذات به سمت حب خدا و رسول و اهل بیت و یارانش. در این صورت عواطف در جهتی خوب و منسجم با فکر حرکت می‌کند و خالق عمل صالح است. فرد را به سوی امت صالح و واحد رهبری می‌کند.

این عملیات تربیتی عواطف بعد از ریشه‌ای شدن و عمیق شدن ایمان به خداوند جامع کل صفات جلال و کمال است که انسان را به بالا مرتبط می‌کند و تصور از هستی و زندگی را به آن سمت سوق می‌دهد که این دو بر پایه حق و عدالت و حب و رحمت برپا شده‌اند. به این ترتیب تفکر و عاطفه در این فضا بزرگ شده و کامل می‌شوند.

سیره رسول(ص) و سنت او برای ریشه دارکردن این معانی و ارائه تجسم حسی بهتر، از آن و به

منظور تحقق مفهوم آیه: (وَكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا). ([2]) آمده است.

نکته دوم: عشق نعمتی بزرگ و لغزشگاهی خطرناک

استاد متفکر استاد مطهری، بیان می‌کند که ادبیات صوفی قدیم از عشق با تعبیر اکسیر یاد می‌کند.

(اکسیر به معنی گوهری است که ذوب می‌کند و مواد را مخلوط می‌کند و در نهایت آنها را تکمیل می‌کند.) عشق نیز همین صفات را دارد. می‌سوزاند. پیوستگی را به وجود می‌آورد که در نهایت منجر به تکامل می‌شود. اما وجه شبه در اینجا ویژگی سوم این اصطلاح است.

عشق واقعی عشقی است که از قلب، قلب بسازد. وگرنه فرقی با خاک ندارد. عشق است که زندگی را از حالت رخوت، در خود فرورفتن و تنها بودن به حالتی از: نشاط، سرزندگی، بخشنده‌گی، تبدیل می‌کند و انرژی‌های درونی را به فعالیت وا می‌دارد. و آن را تحریک می‌کند تا در مسیر زندگی حرکت کند. عشق است که از

انسانها شاعر و هنرمند و نابغه میسازد. نفس را تکمیل میکند و احساسات را توسعه می‌دهد و اراده‌ها را قوی می‌کند تا به سوی بالا حرکت کند. هموست که روح را از ضعف و بیماری شفا میدهد و از پلیدیها پاک می‌کند و به سوی کمال پیش میبرد. [3]

و این بدان معنی است که عشق میل درونی غریزی است که از محبوب انتظار دارد هماهنگی با فطرت، ارضای نیاز و تبادل محبت را همیشه برایش فراهم کند. نیروی فطری جالبی است که خداوند آن را در وجود انسان قرار داده است تا او را به سمت کمال به پیش ببرد. اما این نیرو نیاز به تربیت مداوم و یادآوری حقیقت دارد تا از هدف مطلوب منحرف نشود و به یک مرحله سقوط که زندگی متعالی را به سوی بی‌قیدی و لا ابالی گری می‌کشاند تبدیل نشود.

عشق یا عاطفه خروشان تأثیر زیادی در اراده انسانی دارد. این عشق گاهی به درجه‌ای از کوری می‌رسد. همین امر برخی از علمای اصول را بر آن داشته است تا در توصیف اراده و ریشه‌های آن، اراده را اشتیاق مؤکد بنامند که تحلیلی افراطی در تأثیرات عاطفه است. هنگامی که تأثیر بر اراده انسانی زیاد باشد، از راهنمایی‌های عقل، ویژگیهای آزادی و مقاومت را می‌گیرد تا به وسیله آن بتواند تأثیرات عاطفه را متعادل کند، که به دنبال آن حوزه مسئولیت گسترده می‌شود و گرنه دچار جبر میشویم و این امری است که وجدان آن را نمی‌پذیرد. بلکه زمانی که فشار به حدی برسد که اراده را سلب کند بدون شک مسئولیت هم از بین میرود.

درهر صورت نعمت عشق از بزرگترین نعمتهای الهی است. عشق انسان را به سوی حقیقت مطلق میکشاند. و او را از زندان ذاتی اش بیرون می‌آورد. تا زمانی که انسان از این زندان بیرون نیامده است.

نگران، ضعیف، ترسو، بخیل و بیروح است. اما هنگامی که دوست بدارد به آرامش میرسد. (و من آیات ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة). معنی فداکاری و ایثار، کرم، عزم و اراده، هماهنگی با دیگری، شادی در زندگی، تهذیب نفس، و بالا بردن آن تا سطح خلاقیت را می‌داند. اما اگر این نعمت به سمت نعمت الهی پیش نرود انسان را به سقوط می‌کشاند.

نکته سوم: نظام تربیتی نیاز غرایز و امیال را به طور متعادل برآورده میسازد.

هماهنگی تام بین انواع هدایت در راه رسیدن انسان به هدفش، از زیباترین چیزهایی است که در تشکیل شخصیت انسان قابل توجه است. در اینجا تشکیل غرایز انگیزه‌های اصلی کار هستند اما عقل و اراده

برای غرایز، قانون وضع می‌کنند. و وحی، برنامه ریز عقل است که بر دو خط استوار است:

خط اول: سرکوب نکردن غریزه

اسلام برعکس همه مکاتب مادی دیگر همانند مارکسیستی که بعضی از غرایز را سرکوب میکند تأکید دارد که همه آنها به نفع انسان است که در وجودش به ودیعه گذاشته شده است. در کل عالم و به خصوص در وجود انسان هیچ چیز اضافی وجود ندارد بنا بر این سرکوب کردن غرایز که منجر به برهم خوردن تعادل حیاتی بدن در عملکرد غرایز و از دست رفتن هماهنگی ضروری مسیر انسان می‌شود معنایی ندارد.

خط دوم: تقویت استعدادهاي معنوي و تمرکز عشق بر زمینه‌هاي اصیل آن و تهذیب غرایز سرکش:

برخی از استعدادهاي دروني اصیل هستند که نیاز به تقویت منظم دارند تا واضح تر در زندگی انسان نمود پیدا کنند و برخی دیگر نیاز به تهذیب دارند چرا که به صورت طبیعی رشد می‌کنند. برای ملاحظه مهمترین زمینه این استعدادها و راه حل اسلام برای آن باید ببینیم اسلام برای رشد و تهذیب چنین استعدادها و پیشبرد آن به سمت وحدت و پیوستگی چه کار کرده است.

اتصال به کمال مطلق و رفتن به سوی او:

اتصال به کمال مطلق، استعداد انسانی است که در طول تاریخ خود را با عبارات مختلف نشان داده است و کاربردها و تصور کمال در آن متفاوت است. مهمترین انحراف در مورد آن همان است که در نکته اول ذکر شد. تبدیل تأثیرات نسبی بر مطلق‌ها از همه جنبه‌ها از جمله پدران، قبیله، طبیعت، مواد، اجرام آسمانی، علم و تجربه، حاکم ظالم و امثال آن... است. بزرگترین ضرر این مطلقهای وهمی این است که قید و بندی بر روی تفکر انسان ایجاد می‌کند و مانع پیشرفت تمدن وی میشوند و او را به سوی گمراهی میکشد. «هر محدود و نسبی اگر انسان در مرحله‌ای از آن، مطلق بسازد. بر این اساس در مرحله رشد ذهنی جدیدی، قید و بندی می‌شود در برابر ذهنی که آن را ساخته است، زیرا محدود و نسبی است.» [4]

به این ترتیب درمان اسلامی آن منحرف کردن ذهن از این خداوند وهمی محدود کننده است. که مانع رسیدن انسان به افقها و آمال و آرزوهایش می‌شود. اما تمرکز بروجود مطلق خداوند هیچ گاه محدودیت به وجود نمی‌آورد.

بنابراین خداوند متعال مطلق است و محدودیت ندارد. و با صفات ثبوتی اش همه اسوه‌های حسنه برای انسان از جمله ادراک، علم، قدرت، عدل و ثروت را در برمی‌گیرد و این بدان معنی است که راه خداوند حد و مرزی ندارد و رفتن به سوی او حرکت مستمر و بدون توقف را می‌طلبد. (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًّا فَمُلَاقِيهِ) ([5]).

بنابراین تعلق واقعی باید به خداوند متعال باشد و عشق اصیل باید بر خداوند متعال متمرکز شود، انتساب به خداوند و ایمان به او معیار عشق باشد تا عشق متعادل و قوی بین خدا و بندگانش برقرار شود. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ) ([6]).

(فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَخَطَّوهُمُ الرُّوُوفُ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهَّرِينَ) ([7]).

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) ([8]).

و اگر بخواهیم که این عشق واقع بینانه باشد باید از هر عشقی بالاتر باشد. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَوَلَّيْتُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) ([9]).

از نبی اکرم(ص) روایت شده است که: «هیچ یک از شما مؤمن نیست مگر اینکه خدا و رسولش در نزد او از چیزهای دیگر دوست داشتنی تر باشند». [10]

همچنین ایشان در یکی از دعای خود میفرمایند. «خداوندا به من حب خود و حب کسانی که تو را دوست دارند و حب کسانی که مرا به حب تو نزدیک می‌کند عطا کن. و حب خود را در نزد من از آب خنک دوست داشتنی تر بدار» برای فراهم شدن مقدمات این حب قرآن کریم نعمتهای بی شمار خداوند را یاد آور

می‌شود:)وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَّا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ([11]).

هر چه آگاهی انسان از نعمتهای خداوند بیشتر شود و بداند که همه این دنیا بر اساس رحمت واسع الهی بنا شده است. در درونش آتش عواطف آگاهانه به سوی خداوند متعال شعله ور می‌شود. و همه چیزهای دیگر در برابر عشق خداوند ذوب می‌شود. پی مناجات و راز و نیاز با خدای خود می‌رود و در راه تحقق رضای خداوند همه سختیها را فراموش می‌کند.

امام علی(ع) می‌فرماید: «ما در کنار رسول خدا(ص) بودیم، پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود را از دست دادیم. اما همه اینها فقط برا ایمان ما افزود و صبر در برابر سختیها را در ما تقویت و ما را در جنگ بر علیه دشمن شجاعت‌ر کرد».

همچنین در خطبه متفین می‌فرماید: «خداوند در چشمان آنها بزرگ می‌آید و هر کس جز خداوند در مقابل چشمانشان کوچک به نظر می‌رسد. به این ترتیب عشق به بالاترین حد خود میرسد. و از سطح حیوانی خود بالا میرود.

امام صادق(ع) به یارانش می‌گوید: رسول خدا(ص) به اصحابش می‌گوید: کدام یک از ریسمانهای ایمان محکم تر هستند؟ گفتند خدا و رسولش می‌دانند. یکی از آنها گفت: جهاد. رسول خدا(ص) فرمودند: هر آنچه شما گفتید محترم است اما محکم ترین ریسمان ایمان، عشق به خداوند متعال و دشمنی با دشمنان و دوست داشتن دوست دارن خدا و بیزاری از دشمنان خداست». [12]

شاید عشق به خدا و بغض در برابر دشمنان او از محکم ترین ریسمان ایمان باشند. زیرا در احساس و جوارح نفوذ می‌کنند و آن را تبدیل به عواطف مؤمن، قوی و بازدارنده می‌کند که قویترین مراحل ایمان است. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

نَمْلَازِنَا مَوَاهِـلَـلْـلِـرْكَـذَلِـمُ هُوَ بِلُـقَـعِ شَخْـتِـنْـأَوَـنْـأَمِـنْـذَلِـلْـنْـأَیْـمَـلَـلْـأَلْـحَقِّـ وَ لَـیْـكُـوْـنُـوْـا كَـالْـذِیْنَ أُوْتُوا الْكِتَابَ مِّنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمْ أَلَامٌ دُفَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثُرَ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ([13]).

مؤمنی که در پرتو وحی عاطفه متحرکی ندارد گاهی ایمان هم ندارد:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ، فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، وَلَا يَحْضُرُ
عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ، وَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ،
الَّذِينَ هُمْ يُرَافُونَ، وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ([14]).

نظامهای اسلامی مختلف در ایجاد اطمینان مجسم در این رابطه قوی مشترک هستند. از جمله نظام عبادات که با واجبات و مستحبات، نقش مهمی در این رابطه دارد و نظام تربیتی و اخلاقی که همه اینها در انعکاس این رابطه بر عمل انسان تعادل ایجاد میکنند. بنابراین در نیاز داشتن به دین مشترک هستند. و کیفیت تعبیر از دینش را به او آموزش می‌دهد. بدون اینکه با خطرهای به وجود آمده در معرض آزمایش قرار گیرد.

به این صورت است که، حب الهی به بالاترین درجه رشد می‌کند... اما گاهی خطر انقلاب این حب بر هدفش وجود دارد. از مهمترین خطرهایی که ممکن است با آن مواجه شود عبارت است از:

1. رهبانیت و گوشه نشینی و دوری از واقعیت خارجی زندگی

2. مغرور شدن به این حب و ادعای کافی بودن جنبه عاطفی در آن

3. نژادپرستی و ناسیونالیسم

همه این امور منجر به عدم قیام نظام اجتماعی جهان به سوی صلح، از دست رفتن نیروهای راه انسانیت و از بین رفتن انرژی و روابط اجتماعی آن و از همه مهمتر سیطره بر اهداف بزرگ و از جمله تحقق وحدت واقعی است.

به همین دلیل اسلام، مسلمین را به واقعیتی که لازم است حب بر اساس آن شکل گیرد رهنمون می‌شود و نمونه‌هایی از الگوهای واقعی حب الهی را ذکر می‌کند. که الگوی مسلمین در این زمینه رسول اکرم(ص) است. آنجا که میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» ([15]). و به آنها گفته شده پیروان شما ملاک واقعی حب هستند. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ) ([16]).

آیات دیگری هست که توضیح می‌دهد آنهایی که واقعا عشق حقیقی به خدا دارند چه کسانی هستند که

خداوند نیز آنها را دوست دارد. و همین آیات تأکید می‌کند که خداوند توبه کنندگان، پاکان، پرهیزگاران، نیکوکاران، صابران، عادلان و کسانی که در اطاعت از خدا و رسولش(ص)، در یک صف همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند) می‌جنگند را دوست دارد و متجاوزین، مفسدین، گناهکاران، طالمان، متکبران، خائنان، اسرافکاران، مسکبران و کسانی که بدیها را آشکار می‌کنند.(جز کسی که به وی ظلم شده است) را دوست ندارد.

این دو بیت منتسب به امام صادق(ع) است که می‌فرماید:

خداوند را معصیت می‌کنی اما در ظاهر ادعای عشق او را داری، به خدا قسم که این بدعت در کار توست اگر در عشق خود به خدا صادق بودی او را اطاعات می‌کردی، کسی که عاشق است در برابر محبوبش مطیع است.

گاهی قرآن ادعای نژاد پرستی در دوست داشتن را نقل می‌کند که حب الهی فقط مخصوص انسان است نه غیره و پاسخ کوبنده‌ای به آن می‌دهد:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنِّي لَكُمُ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ، وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا
كَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عََلِيمُ بِالظَّالِمِينَ ([17]).

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبِّائُهُ قُلْ فَلِمَ
يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ
وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ ([18]).

این آیات آمده است تا تأکید کند که در دین به روی همه باز است. و تفاوت افراد فقط در تقوی و دین است. و هیچ تفاوت دینی بین یک طایفه با طایفه دیگر نیست مگر اینکه هدف تربیتی و اجتماعی در پی داشته باشد.

حب رسول(ص) و اهل بیت و صحابه به همراه حب خداوند تعالی است:

اسلام در کنار حب خدا بر حب رسول و ائمه (عليهم السلام)، و صحابه و بقیه مؤمنان تأکید دارد. و عوامل این حب را بالا می‌برد. به طوری که رسول اکرم(ص) در برابر رسالتش مزی نمیخواهد به جز محبت اهل بیت(ع)، که این پاداش هم خود به نفع امت است. زیرا حب با رهبری حکیمانۀ اش امت را استوار و محکم می‌کند. روایت ذکر شده در این زمینه زیاد است که نیازی به ذکر همه آنها نیست.

2. امیال نسبت به غیر خدا

چارجوبی که این امیال را شکل می‌کند حب خدا و رضای اوست. این چارچوب برای ما ارضای متعادل این غرایز و منسجم با هدف را ضمانت می‌کند. و این رضایت متعادل اگر هر کدام از این امیال را مورد بررسی قرار دهیم برای ما به خوبی آشکار میشود. در اینجا ما برحب ذات تمرکز میکنیم.

حب الذات:

از این حب به ام الغزائز یاد می‌شود زیرا انگیزه غرایز دیگر را نیز در بر می‌گیرد. اما برخی می‌دعی میشوند که این حب در این حد نیست. بلکه غرایز اصلی دیگری وجود دارد که بر اساس حب ذات نیست.

مکتب مارکسیستی تأکید دارد که حب ذات از نتایج بورژوا است و میتوان با برپایی نظام آهنین از سویی و تحریم مالکیت خاص از سویی دیگر آن را سرکوب کرد. بنابراین، دیدگاهش نسبت به انسان یک دیدگاه غیر واقعی و غیر منطقی است.

این غریزه به شکل طبیعی رشد می‌کند و اهداف آن در رفتارهای حیوان قبل از انسان و همچنین در رفتارهای اولیه انسان ظهور پیدا می‌کند و اغلب رفتارهای او حتی آنها که به نظر متناقض می‌آیند را نیز در بر می‌گیرد. بدون شک این میل برای بقای انسان ضروری است تا بتواند انسان را به هدف مطلوبش برساند.

اما گاهی این غریزه سرکش می‌شود و از حد مطلوب می‌گذرد و به گونه‌ای می‌شود که انسان از نفس خود یک خدا می‌سازد و بعد از آن هر چیزی که خارج از محدوده ذاتش باشد را غیر طبیعی می‌داند و برایش

عجیب جلوه می‌نماید. از این روست که مادی‌گرایان، الهیون را متهم کردند که : آنها شیفته خود هستند و هر چه نیرو و امکانات دارند را خارج از ذات خود قرار داده‌اند و و آن را مورد عبادت و ستایش قرار می‌دهند. مادی‌گرایی در نگاه آنان رجوع انسان به نفس خود و انحصار نیروهایش در ذات خود است.

نتیجه این ادعا الوهیت انسان و نیروهایش است. به طوری که برخی فلاسفه از دینی صحبت میکنند که خدای آن انسان است و معتقدند که حتی هستی‌گرایی (اصالت وجود) برای تقدس انسان آمده است. با چشم پوشی از تمامی ضعفی که این مکاتب مادی دارند می‌توانیم بگوییم اینها انسان را در ذات خود محصور کرده‌اند و او را از وجود اکبر جدا کرده‌اند. حتی از حد خود تجاوز کرده و ضعف و توانایی خود را فراموش کرده و با سپردن خود به نفس امنیت خود را از بین برده است.

به همین علت است که اصالت وجود به شکل طبیعی با نگرانی و هذیان و بیهودگی و پلیدی و... همسویی دارد. بنابراین همه انحرافات تعبیری واضح از طغیان غریزه حب ذات بر سایر غرایز و خود حقیقت است.

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) ([19]).

(قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَيَّ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوْنَهُ إِلَيَّ الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ) ([20]).

حد و اندازه این غریزه نیز بحث برانگیز است. گاهی به حدی ارضا می‌شود که سرکش میشود. و گاهی آنقدر سرکوب میشود که راه نجاتی ندارد، که در هر دو صورت امری است که با مسیر متعادل انسان هماهنگی ندارد. این ارضا کردن غرایز و این سرکوب کردن در واقع از دو دیدگاه مختلف در زمینه حل مشکلات اجتماعی انسان شکل می‌گیرد. و این مشکل شناخت نظام اصلح و سازگاری با آن است.

مهمترین چیزی که باعث می‌شود انسان با این تعارض روبرو شود ترجیح بین منافع شخصی و اجتماعی است که ناچار است یکی از آنها را سرکوب کند تا مرکب دیگری به حرکت درآید. در همین راستا برخی به سرکوبی منافع فردی و فدا کردن آن در راه منافع اجتماعی و برخی دیگر به ترجیح منافع فردی و سرکوبی منافع اجتماعی معتقد هستند.

اسلام هر دو دیدگاه را مردود می‌داند. با این تعبیر که هردوی آنها در مسیر تعالی انسان مشکل ایجاد می‌کنند و تأکید می‌کند که با گام‌های زیر می‌توان تعارض موجود را به بهترین شکل حل کرد:

اول: حل این تعارض قبل از هر چیزی با تعیین مرکز انسان در هستی شروع می‌شود. چند حدیث در این زمینه ذکر شد که خلاصه آن به این شکل است: انسان موجودی است که خداوند کامل مطلق، قادر، عالم و زنده مطلق او را خلق کرده است تا زمین را با حیات اجتماعی خود آباد کند و برای او در این مسیر قانونی قرار داده است.

دوم: با گام اول در فرد مسلمان حب خداوند تعالی رشد می‌کند، تا به حدی برسد که در راه خدا خود را فدا می‌کند.

سوم: بین تقرب به سوی خدا و حیات اجتماعی ارتباط می‌دهد تا راه خدا یعنی راه رسالت صحیح و تحقق رضای خداوند در زمین و انتشار تعالیم او بین مردم باشد و در خدمت مؤمنان و رفع بیماری‌ها و کمبودهای آنها، و اشاعه اخلاق نیکو و تکامل فردی باشد.

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ) ([21]).

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنَّ لَآ تَشْعُرُونَ) ([22]).

(إِنَّ السَّادِّينَ آمَنُوا وَالسَّادِّينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ) ([23]).

(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَتَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ) ([24]).

به این ترتیب راه خدا را با خدمت به جامعه ارتباط می‌دهد خدمتی که خداوند آن را جایز دانسته و به صلاح او می‌داند.

چهارم: با گام سوم، اسلام تربیت اخلاقی دراز مدتی را با کمک نظام‌های متعدد از جمله نظام عبادات،

نظام تربیتی، نظام اخلاقی، نظام خانواده و... شروع می‌کند. که همه آنها بر تقویت احساس اجتماعی و تربیت وجدان اخلاقی در انسان تأکید دارد و سعی دارد روابط عشقی بزرگ را با جامعه مؤمن و جامعه بشردوستانه ارتباط دهد.

پنجم: بعد از این تلاش می‌کند انسان را به منابع بزرگی که بوسیله آنها غریزه حب ذات به جریان می‌اندازد و نفس او را پرورش می‌دهد یاد آور شود. در همین راستا ملاحظه می‌کنیم که اسلام از دو عنصر غفلت و تکبر که دو منفذ بزرگ خودپسندی و حب ذات هستند بر حذر می‌دارد.

ششم: اما نکته اصلی در حل این مسأله، دیدگاهی است که مسأله فردی و اجتماعی را مسأله واحدی می‌داند. و این معجزه‌ای است که همه نظامهای وضع شده از انجام آن عاجزند. این دیدگاه تمرکز بر اعتقاد به آخرت و ارائه شکلی واضح از آن است که در این صورت ذات انسانی در هر دو صورت یکی است. انسان از زندگی موقت در این دنیای کوچک از برخی از لذتها که به نفع جامعه او و پیشرفت انسانیت در آن جامعه است چشم پوشی کند و این چشم پوشی از مصالح فردی موجب رضایت کامل نفس و ذات می‌شود به این صورت که وارد بهشت جاویدان شده و از عذاب جاویدان آتش رهایی می‌یابد.

(مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنْدَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَصِيًّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَوْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ([25]).

آیات قرآنی شریف و دقیقی است که به رضایت و ارضای جاویدان امیال اشاره می‌کند:

(وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّهُ أَهْلُ عَدْنٍ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ([26]).

(وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ) ([27]).

(لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) ([28]).

وهكذا يتحول العمل الصالح لصالح المجتمع؛ لصالح النفس في الوقت نفسه:

(وَمَا تَقْدِرُواْ لَأَنفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ) ([29]).

(وَمَا تَنْفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنفُسِكُمْ) ([30]).

ويكون المتاع الدنيوي المنحرف ظلماً وبغياً علي النفس:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُمْ مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) ([31]).

وهكذا (إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنُكُمْ لَأَنفُسِكُمْ وَإِنَّ أَسْأَفَكُمْ فَلَاحَهُمْ) ([32]).

(كُلُّواْ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) ([33]).

(وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُضِلُّهُمْ خَيْرٌ لَّا نَفْسُهُمْ إِنَّمَا نُضِلُّهُمْ لِيُزِيدُواْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) ([34]).

(وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ) ([35]).

(وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَاعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) ([36]).

بنا براین نفس انسانی در راه دین خدا و رسول(ص) و آئمه (علیهم السلام) و مؤمنین فروخته می‌شود تا بهشت به آنها پاداش داده شود:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ سَلَاحَهُمْ) ([37]).

(النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِإِلْمِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمَ) ([38]).

رسول خدا(ص) مؤمنین را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «آیا من از شما نسبت به خودتان سزاوارتر نیستم ؟ گفتند بله همینطور است. فرمودند: پس هر کس من مولای اویم علی مولای اوست.

امام علی(ع) در نهج البلاغه میفرمایند: « نفس شما قیمتی جز بهشت ندارد پس آنرا جز به بهشت نفروشید»

آیات و احادیث وارد شده در این زمینه زیاد است که این راه را تنها راه برای حل این مشکل اجتماعی

می دانند. راه اسلام متعادل و فداکاری در راه جامعه و رفتن به سوی تحقق وحدت مطلوب.

غریزه حب، غریزه ای است که به طور طبیعی رشد می‌کند و نیازی به تربیت ندارد بلکه نیاز به تهذیب، توجیه و تعیین مصداقهای ذات و اندازه آن و آگاهی درست از راه درست ارضای ذات انسانی دارد. و اگر احساس نفس به ذات، معنوی باشد نیاز به تربیت عملی صحیح دارد تا ارضای آن در آن واحد ارضای این غریزه نیز باشد.

نکته چهارم: اراده مظهر حب

اراده انسانی مظهر اصلی ذات انسانی است و قدرت آن بیانگر قدرت ذات انسان است و بالعکس. به این ترتیب اراده، حرکت درونی را تشکیل میدهد که از عقل تبعیت می‌کند. و ارتباط بین آنها ارتباطی قوی است. هرچه عقل قوی تر باشد، اراده هم به همراه آن رشد می‌کند و به بالا می‌رود. و بالعکس اگر عقل سقوط کند اراده هم به تدریج سقوط می‌کند.

ضعف اراده و عدم تقویت آن منجر به ضعف عقل می‌شود. زمانی که تربیت واقعی باشد، عقل و اراده در تعامل با هم هستند، و یکدیگر را نادیده نمی‌شمارند. اما دید اسلام به خود اراده چگونه است؟

اسلام بین اراده آگاهانه که عقل به آن توجه دارد و اراده سرکش تفاوت قائل می‌شود. بر نوع اول اراده تأکید دارد. و به همان میزانی که مرگ اراده را مردود می‌شمارد، اراده نوع دوم را نیز مردود می‌شمارد. بنابراین باید حالات مختلف اراده در انسان و چگونگی درمان انواع مردود آن توسط اسلام را بررسی کنیم.

حالت اول: ضعف اراده:

این حالت از دیدگاه اسلام، حالتی غیرطبیعی است که منجر به فقدان یا ضعف شخصیت انسانی می‌شود. و اگر شخصیت انسانی از بین برود، انسان امکان اتخاذ شخصیت دیگری همانند شخصیت اسلامی را از دست می‌دهد زیرا اراده یکی از ارکان تقویت کننده شخصیت است.

رکن دوم که اراده باید در چارچوب آن کار کند، عقل است و این دو (عقل و اراده) با هم شخصیت انسانی متمایز از حیوان را تشکیل می‌دهند.

برخی از انواع تقلید در عقیده نیز از همین طریق به وجود می‌آید. به طوری که انسان نمیتواند، توجیه و انگیزه‌ای از واقعیت داشته باشد و به تبع آن عقیده‌ای صحیح برگزیند. به همین خاطر به عقاید از قبل آماده روی می‌آورد. در اغلب اوقات این عقاید آماده، موروثی و از قبیله، یا محیط است و فرد بوسیله آن برخی از نیازهای نفسی خود را برآورده می‌سازد. و اگر احساس کند که شرایطی که در آن زندگی می‌کند نیاز به تغییر دارد به خاطر ارکان شخصیتی شکل گرفته در وی قادر به تغییر آن نیست.

در این صورت مسیر انسانیت عناصر قوت خود را از دست می‌دهد و به جای اینکه با ذات خود که به سوی کمال پیش می‌رود صادق باشد به همان چیزهایی که دارد اکتفا می‌کند.

بنابراین ضعف اراده علاوه بر آنچه گذشت، منجر به نوسان در رفتار و بی توجهی به هدف مطلوب است.

روشن است که تعهد به مقررات و قوانینی که انسان به آن اطمینان دارد امری است که برای تشکیل جامعه صالح لازم است.

نتیجه ضعف اراده، طغیان بزرگی بر علیه غرایز است که در این صورت هرج و مرج و عدم توازن و لجام گسیختگی در نفس سرکش صورت می‌گیرد.

امام علی(ع) می‌فرمایند: از دو چیز بر شما می‌ترسم پیروی از هوی و هوس و طولانی بودن آرزوها.

به همین علت است که دشمن امت تأکید شدید بر نابودی اراده جوانان دارد و آنها را از روشهای مختلف

از جمله سیمنا، تلوزیون، مجلات پورنوگرافی و دیگر وسایلی که صهیونیست و نظام سرمایه داری در کشور ما و دیگر کشورها راه اندازی کرده است... به سویی لا ابالی گری و پیروی از غرایز شهوانی و بدون هیچ مانع بازدارنده روحی می کشاند.

مهمترین نتیجه این ضعف ارادی، ضعف عقل و تفکر است که انسان به سویی آن کشیده میشود. زیرا عقل کار می کند و کار می کند تا زمانی که بنید نتایجش در اراده و رفتار انسان منعکس شده است. یعنی در حقیقت عقل خودش را در اراده و رفتار انسان که از او تبعیت می کنند نشان میدهد. اما هرگاه گوش شنوایی و همت عالی برای هدف خود پیدا نکند در حالتی از خمود و رخوت به سر میرسد که در این صورت منجر به خسارت پی در پی می شود.

در حقیقت آنچه از تزلزل شخصیت و عدم قدرت بر تغییر، نوسان در رفتار، لا ابالی گری، طغیان شهوت و رخوت عقلی ذکر کردیم، بیماریهای فردی و اجتماعی است که اگر جامعه به آن مبتلا شود، وجود متمدن و متعالی خود را از دست می دهد. هر چند بتواند بخشی از وجود تکنیکی پیشرفته خود را حفظ کند، اما سخت خواهد بود که در چنین جامعه ای فرد به شکل طبیعی رشد کرده و او را به حالت عقلی خلاق برگرداند.

درمان اسلام برای این حالت از جامعه:

روشهای درمانی اسلام برای این حالت متفاوت است. اما همه روشها در توسعه دو طرف (عقل و اراده) با هم هم عقیده هستند. در اینجا قسمتهایی از آن را بیان می کنیم.

توصیه های مستقیم برای رشد عقل و اراده:

توصیه مستقیم در رشد عقل در بسیاری از روایات ها آمده است که عقل را مورد ستایش قرار داده و از آن به عنوان نبی باطن تعبیر میشود. عقل را اساس نیکی می دانند که بوسیله آن خداوند شناخته و عبادت می شود. همچنین آیاتی در قرآن آمده است که به تفکر در خلق آسمان ها و نعمتهای الهی و تدبیر در حکمتهای او فرا می خواند.

پس بنا بر مدح و ستایش عقل در این آیات و روایات و تأکید بر این نکته که انسان به عقلش شناخته می شود. انسان را بر آن میدارد تا به حالت افراطی که گاهی عقل به آن دچار میشود نیز توجه کند. و به او یاد آوری می کند که عقل انسان هر چند در عمل مطلق باشد اما در نهایت محدود است و نمی تواند

همه واقعیت‌ها را درک کند بلکه باید بسیاری از اطلاعات را از وحی بگیرد و به او یاد بدهد که دین خدا با عقل بشر قابل دستیابی نیست. (امام صادق «ع»)

زیرا سرنوشتها و مصلحت‌های بشری به دست خداوند است. این آیات، همچنین بر عنصر عبادت تأکید می‌کند.

بنابراین مشاهده میکنم که تأکید شده است اراده انسان در برابر شهوتها قوی باشد و شجاعت واقعی غلبه بر هوای نفس و عدم پیروی از آن است. در هیمن راستا روایاتی وجود دارد که میگوید انسان با اراده خود به حساب اعمالش رسیدگی کند. در حدیثی آمده است: «به حساب خود برسید قبل از اینکه به حساب شما برسند و ارزش خود را تعیین کنید قبل از اینکه به ارزش تعیین شود».

امام علی(ع) در توصیف رهرو راه خدا میفرماید: «عقلش را زنده ساخته، و شهواتش را میرانده است، تا آنجا که جسمش به لاغری گرائیده و خشونت و غلظت اخلاقش به لطافت تبدیل شده، برقی پر نور در وجودش درخشیده و راه هدایت را برایش روشن ساخته، و در طریق الهی او را به راه انداخته، به مواه در مسیر تکامل لازم بآبی به باب دیگر منتقل شده تا به باب سلامت و سرای زندگی جاودانی راه یافته، و در قرار امن و راحت، با آرامش و اعتماد قرار گرفته است. (اینها همه به خاطر) آن است که عقل و قلبش را به کار واداشته و پروردگارش را راضی ساخته است.» [39]

از جمله قصه‌های قرآن میتوانیم به قصه طالوت و لشکریانش اشاره کنیم:

أَلَمْ تَرَ إِلَٰهِي الْمَلَائِكَةَ مِّنْ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ مَن بَعَدَ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ ۖ
لَّهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلَكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تَقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجَنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ
تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، وَقَالَ لَهُمْ
نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنُزِّي يَكُونُ لَهُ
الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَهْلُ الْقُوَّةِ بِالْأَعْيُنِ مِنْهُمْ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ
وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ

إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنَّ كُنتُمْ مِّنْهُ مُّؤْمِنِينَ، فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَلْمَسْ يَدَيْهِ فَهُوَ شَرِيفٌ فَمَا تَرَ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا فَمِنْهُمْ شَرِبَ مِنْهُ إِلَّا أَنَّ يَدَیْهِمَا لَمْ تَلْمَسَا فَمَا وَزَّاهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ فَأَنقَضَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ جُنُودَهُ فَقَالَ الَّذِينَ يَطْمِنُونَ أَلَمْ نَكُنْ مِّنْ قُلُوبِ اللَّهِ كَم مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ، وَلَمَّا بَرَازُوا لِيُجَاهِلُوا قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا مِائِدَكَ فَقَدْ آمَنَّا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ([40]) .

آیا به [سرگذشت] آن سردمداران بنی اسرائیل پس از [پیامبرشان] موسی ننگریستی؟ آنگاه که به پیامبری که برای [هدایت] آنان [آمده] بود، گفتند: «فرمانروایی [پراقتدار] برای ما برانگیز تا [به فرماندهی او] در راه خدا کارزار کنیم!» [پیامبرشان] گفت: «اگر کارزار برایتان مقرر شود، آیا احتمال دارد [چنانکه من شما را می‌شناسم، از دشمن بترسید و] پیکار نکنید؟» گفتند: «مگر ما را چه شده است که با اینکه از [شهر و] دیارمان و [از کنار] فرزندانمان رانده شده ایم، [بازهم] در راه خدا [و نجات خویشتن] نبرد نکنیم؟» امّا آنگاه که جهاد بر آنان واجب شد، جز [گروه] ناچیزی از آنان، [همگی] روی برتافتند؛ [و در برابر بیداد و تجاوز، قامت برنیفراشتند]. و خدا بیدادگران را می‌شناسد.

و پیامبرشان به آنان گفت: «خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برانگیخته است؛ اینک آماده کارزار باشید.» [امّا آنان بهانه آوردند و] گفتند: «چگونه او [می‌تواند] بر ما فرمانروایی کند درحالیکه ما از او به فرمانروایی زیبنده تریم و دارایی گسترده‌ای نیز به او داده نشده است؟!» [پیامبرشان] گفت: «خدا او را بر شما برتری داده، و از نظر گستردگی در [بینش و] دانش و [نیروی] جسمی فرونی بخشیده است؛ و خدا فرمانروایی [بر بندگان] خود را [براساس حکمت و سنّت آزمون] به هرکه بخواهد، می‌دهد؛ و خداوند گشایشگر و دانا است.

و پیامبرشان به آنان گفت: «نشانه فرمانروایی [بحق] او این است که آن صندوق چوبین که در آن [مایه آرامش خاطر] از سوی پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] برجای نهاده‌اند - درحالی‌که فرشتگان آن را حمل می‌کنند - به سوی شما خواهد آمد. بی‌یقین در این [بازآمدن صندوق عهد،] اگر [براستی] ایمان داشته باشید، برای شما نشانه‌ای است.

پس آنگاه که طالوت سپاهیان را [بحرکت درآورد] و بیرون برد، [به آنان] گفت: «خدا شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهد آزمود؛ [پس بهوش باشید که] هرکه از آن بنوشد، از من نیست و هرکه از آن نجشد، از [پیروان] من است، مگر کسی که به دست خویش کفی برگیرد [و بنوشد].» پس [هنگامی که به آن نهر رسیدند]، جز اندکی از آنان، [همگی کفی از آب یا فراتر] از آن نوشیدند؛ و آنگاه که او و کسانی که به همراه وی ایمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند، [آنان که هشدار او را نادیده گرفته و بیش از يك کف از آن آب نوشیده بودند،] گفتند: «امروز ما در برابر جالوت و سپاهیان‌ش توان رویارویی نداریم.» [اما] کسانی که به دیدار خدا یقین داشتند، گفتند: «چه بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار پیروز شده است؛ و خدا با شکیبایان است.

و هنگامی که برای [پیکار با] جالوت و سپاهیان‌ش، به میدان آمدند، گفتند: «پروردگارا! بر [دلهای] ما شکیبایی [بسیاری] فرو ریز و گامهایمان را استواری بخش و ما را بر گروه کفرگرایان پیروز ساز.

پس، به خواست خدا آنان را شکست دادند؛ و داوود جالوت را از پا درآورد و خدا [به پاس ایمان و کار او،] فرمانروایی و فرزاندگی به وی ارزانی داشت و از آنچه می‌خواست، به او آموخت؛ و اگر خدا [شرارت] [برخی از مردم را به کمک برخی [دیگر] دفع نمی‌کرد، بی‌گمان زمین [و زمان] تباه می‌شد؛ ولی خدا بر جهانیان دارای فزونبخشی [بسیاری] است).

همچنین قصه زخمیانی که نبی اکرم(ص) بعد از جنگ احد آنان را برای تعقیب مشرکین فرستاد، و قصه آدم(ع) و یونس(ع).

2- آگاهی از هدف و واجب جایگاه و ...

آگاهی از هدف از اسلوبهای بسیار مهم است. بسیاری از مردم را می‌بینیم که در حالت تأسف بار و نفرت انگیزی به سر می‌برند و نفسشان در همان حالت اسفناک به آنها می‌گوید: حرکت کنید، قیام کنید و وضع را تغییر دهید.

زمانی که ضعف اراده به کسی روی می‌آورد اسلام جایگاه بلند انسان به عنوان جانشین خدا در زمین را به او یاد آور می‌شود همچنین قرار دادن انسان از طرف خداوند برای آبادانی زمین و موجودی که مخلوقات دیگر مسخر او هستند، و داشتن قدرت اراده و تعقل که او را از دیگر موجودات متمایز می‌کند به یاد انسان می‌اندازد. افتخار خداوند به او در برابر فرشتگان (در صورتی که به راه راست برود) از دیگر یادآوری‌های اسلام به انسان در زمانی است که دچار ضعف اراده شده است.

آگاهی اسلامی بر تفاوت‌های بین دو زندگی نیز تأکید دارد: زندگی با تسلیم شدن در برابر شهوت‌ها و زندگی سیطره بر شهوت‌ها.

زندگی اول در منطق صحیح جایگاهی ندارد ... زمانی که انسان به طرف این امور برود بدون شک از سطح پایین هم پایین تر رفته و همت و اراده و نفسش بیمار می‌شود. چنانکه در این بیت شاعر آمده است:

اگر نفس انسان آرمانگرا باشد در مسیر رسیدن به آرمان‌های خویش جسمش خسته می‌شود.

3. تربیت اداره آگاهانه از طریق روزه و حج و انجام مستحبات

اگر به برخی از انواع نظام‌ها از جمله نظام عبادات مراجعه کنیم مشاهده می‌کنیم که در این نظام بهترین نوع تربیت برای اراده انسانی موجود است.

مثلاً مشاهده می‌کنیم که در مورد روزه، کل تمرکز بر تربیت اراده آگاهانه انسان است که در روایات گاهی از آن به صبر یاد می‌شود. روزه در حقیقت و چنانکه که در روایات مختلف آمده است: داشتن اراده قوی در برابر اوامر و نواهی خداوند است.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: صبر سه نوع است: صبر در برابر مصیبت‌ها، صبر در برابر عبادت‌ها و صبر در برابر گناه». [41]

روزه هم به معنای صبر در برابر گرسنگی و شهوت و در نهایت تقرب و نزدیکی به خداوند و اخلاص داشتن برای اوست.

در مورد حج هم به همین صورت است مشاهده می‌کنیم که انجام برخی از کارهایی که بر زندگی روزمره

تأثیر می‌گذارد برای شخص محرم، حرام است. از او خواسته شده که به منظور نزدیکی و قرب به خداوند در انجام اعمال خود دقیق باشد. به این ترتیب انسان در حج خود اراده خود را برای قیام به عبادت خداوند و دوری از طاغوت و مبارزه بر علیه مظاهر مختلف آن قدرتمند می‌بیند. به این دلیل که هدف حج تحقق هدف همه انبیاء است و همه آنها برای همین امر فرستاده شده‌اند.

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) ([42]).

می‌توانیم به این موارد برخی از مستحبات را اضافه کنیم که تأثیرات شگرفی در ایجاد عزم و اراده درونی مسلمان دارند و او را به سوی ایجاد یک امت واحد به پیش میبرد.

همچنین تأثیراتی که نماز در روح مسلمان ایجاد می‌کند و دعاهای مختلف از جمله دعای: «واستعملنی بطاعتک...». توفیق طاعت را به من مرحمت فرما.

4. ارائه الگوهای علمی متجسد در رهبران دینی:

و عجیب نیست که اسلام زمانی که در امور مختلف به این روش اعتماد می‌کند نمونه‌های حسی عالی نیز از آنها ارائه می‌دهد. مسلمان از نظر فکری و عاطفی اسوه‌های حسنه را می‌ستاید و فداکاریهای و قربانی‌های و پهلوانیهای آگاهانه پیامبر اکرم(ص) در راه خدا را می‌بیند که حتی اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپش قرار دهند دست از دعوت خود به سوی خداوند دست بر نمی‌دارد، همچنین جایگاه پهلوانان صدر اسلام از جمله امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را در جنگی که نتایج جاودان داشت را نظاره میکند. ارائه جایگاه این بزرگان، روح و نفس را پراز آگاهی و ثبات در برابر حق و حقیقت می‌کند.

در حکایت‌های قرآن کریم هم قصه‌های ثبات و پایداری انبیا و مومنین در راه خدا آمده است....

هنگامی که مسلمان آیات قرآنی را می‌خواند در درونش حقیقت تربیت کننده اراده ظهور پیدا می‌کند:

(وَجَاءَ مِنْ أَقْصَايَ الْمَدْيَنَةِ رَجُلٌ يُسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَّهْتَدُونَ، وَمَا لِي لَّا أَعْبُدُ الَّذِي

فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ، أَلَمْ تَخْذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ، إِنْ نَزَّ إِلَٰهُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، إِنْ نَزَّ آمَنَتْ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُوا لَهَا ([43]).

(إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ) ([44]).

(فَأَقْصِرْ مَا أَنتَ فَاصٌّ إِنَّ زَمَنًا تَقْصِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) ([45]).

(قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ زَيْ أَرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْ بَحُكْ فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) ([46]).

اسلام از طريق اين روشها و غيره اين حالت ارادي بيمار گونه را درمان کرده است:

حالت دوم: طغيان اراده:

اين حالت طغيان اراده بر عقل همراه با ضعف عقل است که حالي بيمار گونه است و اسلام آن را رد ميکند. نتيجه آن تندي و تيزي در همه موقعيت هاست. که اين حالت منافي حکمت است و منجر به عدم تعهد ميشود و انسان را مبتلا به بيماري طغيان و سرکشي که بيانگر اراده کورکورانه است، ميکند و از نتايج آن اعتماد به نفس افراطي است که خود نابود کننده و فريبنده نفس انسان است و با توکلي که اسلام از انسان ميخواهد هميشه آن را داشته باشد و همچنين با اين اعتقاد که - قوت و قدرت هميشه از خداوند است- در تضاد است. اگر اين حالت ادامه يابد، منجر به کبر و غرور ميگردد که از بدترين بيماريهاي نفس است. و قرآن تأکيد دارد که سر گناهان اول و بسياري از ديگر گناهان همان غروري است که شيطان را با آن امتحان کرد و شيطان سريچي کرد.

با بررسي درمان اسلام براي حالت قبل، موضع آن در درمان اين حالت را نيز مي توانيم بفهميم. زيرا نفس تربيت اراده، در ضمن آگاهي است. يا به عبارت ديگر نفس تربيت تعقل و تعهد است و در اينجا تأثير زيادي دارد. اسلام در اينجا ميخواهد انسان را به ضعف و واقعيت وجودي اش ياد آوري کند. تا به اين نکته توجه داشته باشند که اگر خداوند ياريش نکند نمي تواند با نيروي خود بر چيزي مسلط و پيروز شود و اصل انسان را که ممکن است به فراموشي بسپارد به او ياد آوري ميکند:

(يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) ([47]).

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً) ([48]).

(الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا) ([49]).

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ) ([50]).

(قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، كَذَلِكُمْ يَخْضِرُ مَا أَمَرَهُ) ([51]).

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فَمِنْ أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ) ([52]).

امام علی(ع) در این باره میفرماید: «مگر این همان نطفه و خون نیم بند نیست، که خداوند او را در تاریکیهای رحم و غلافهای تو در توی(شکم مادر) آفرید، تا (بصورت)جنین در آمد، سپس کودکی شیر خوار شد، کم کم بزرگتر گردید تا نوجوانی(خوش منظر) گردید. و به او فکری حافظو زبانی گویا بخشید، تا درک کند و عبرت گیرد، و از بدیها بهره‌یزد، تا به حد کمال رسید و بر پای خود ایستاد آغاز به تکبر کرد، و گردانید، و بی پروا در بیراهه گام نهاد. هوی و هوس را از اعماق وجود خود بیرون می‌کشد و برای بدست آوردن خواسته‌های دل و لذت بی حساب در دنیا خود را به رنج می‌افکند، هرگز نمی‌پندارد مصیبتی برایش پیش می‌آید. پرهیز و خشوعی ندارد، در حال فتنه و فریب به سر می‌برد و در دل بدبختیها کمی‌زندگی کرده». [53]

از جمله ضرب المثل‌های قرآنی در مورد ضعف انسان قصه سلیمان بن داوود(ع) است. پیامبر قدرتمندی که بشر نمونه او را به خود ندیده است. خداوند باد، پرندگان و جن را مسخر او کرده به طوری که یکی از آنها میتواند در چشم بهم زدنی تخت ملکه سبأ را جابجا کند.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، فَلَمَّا

فَصَيِّدْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّ لَهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةً الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَامًّا خَرَ تَبْيَدَّتْ الْجَنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ([54]).

این قصه را خداوند در زمینه ناتوانی انسان در برابر قدرت الهی ذکر میکند و کمی قبل از آن می‌گوید:

(أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَّيَّ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَاشِئًا نَّخْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَايِدٍ مُّذْنِبٍ ([55]).

امام علی(ع) در زمینه ضعف انسان و عدم جاودانگی وی میفرماید:

شما را به تقوا و پرهیزکاری در برابر خدا سفارش می‌کنم، همان خدایی که لباسهای فاخر را به شما پوشانده، و معاش و روزی را به فراوانی به شما ارزانی داشته است. اگر راهی به سوی بقاء یا جلوگیری از مرگ وجود داشت حتما «سلیمان بن داود» آنرا در اختیار می‌گرفت چرا که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه نبوت و مقام بلند قرب و منزلت الهی به او عطا کرد. اما آن گاه که پیمان روزی او پر شد و مدت زندگیش کامل گشت تیرهای مرگ از کمان فناء به سوی او پرتاب شد و دار و دیار از او حالی گردید، خانه‌ها و مسکنهای او بی صاحب ماندند، و آنها را گروهی دیگر به ارث بردند»

در قران قصه‌های بسیاری در مورد طعنانگران و جباران آمده است. و اگر انسان ضعف خود و وظیفه خود را به یاد داشته باشد، به راه رست می‌رود.

روایات زیادی هم وارد شده است که کبر و طغیان و خود پسندی را مورد ذم قرار می‌دهد. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم.

(سَأَمَرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ([56]).

امام باقر(ع) میفرماید:

کبر و بزرگ منشی بالا پوش خداوند است و کسی که تکبر می‌ورزد با خداوند درباره آن به کشمکش برمی‌خیزد. [57]

روایت زیر تکبر را نقص بزرگتری برمی‌شمرد، هرچند که فرد متکبر آن را کمال به حساب می‌آورد.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

هیچکس به خوی ناپسند تکبر مبتلا نمی‌شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در ضمیر باطن خود احساس می‌نماید. [58]

علمای اخلاق، این ویژگی را تحلیل کرده‌اند و جوانب مختلف آن و راه‌های درمان آن، را مورد بررسی قرار داده‌اند که باید به تحقیقات آنها رجوع شود. از جمله مثالهای قرآنی برای اراده سرکش به پسر نوح و کسانی که می‌گفتند: اللَّهُ هُمْ إِنَّ كَانَهُ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَ آبِ الْأَيْمِ ([59]). ملاحظه می‌کنیم.

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ) ([60]).

از جوانب درمان این حالت؛ تقویت روح توکل به خدا در انسان و یادآوری اراده خدا که حاکم بر هر چیز است و همچنین یادآوری این نکته که پیروزی از جانب خداست، می‌باشد.

(وَمَا الذَّمُّ إِلَّا مِنَ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) ([61]).

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ) ([62]).

امیر المؤمنین(ع) به فرزندش محمد نصیحت‌های در مورد جنگ می‌کند و در پایان آن می‌فرماید:

«اگر کوه‌ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان‌ها را برهم به فشار، کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین می‌خکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم‌پوش، و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است»

آنچه ذکر کردیم برخی از راههای درمان مثبت برای این دو حالت بیمار گونه بود اما درمان ترساندن از عذاب دنیا و آخرت نقش اصلی را در جلوگیری از افراط و تنبلی و بیکاری است.

حالت دوم: حالت اراده آگاهانه:

حالتی است که به گواه وجدان، با واقعیت انسانی هماهنگ است و اسلام آن را قبول دارد. در ارضای امیال تعادل ایجاد می‌کند و بین نیروهای درونی و اهداف هماهنگی دارد و به آنها زمینه علمی صحیح را عطا می‌کند و به سوی وحدت در شخصیت فردی و از طرف دیگر وحدت اسلامی فرا می‌خواند.

در پایان همه مسئولین تربیتی را به احیای نگاه اسلامی به انسان و روشهایی تحقق تعادل در شخصیت او، انفجار انرژی و تواناییهایش و تضمین آن در راه تحقق هدفش از خلقت فرامی‌خوانیم تا انسانی کامل، عابد، و جامعه‌ای کامل و واحد و مطلوب محقق شود.

بدون این کار عملیات تربیتی در تحقق اهداف مورد نظر با شکست مواجه می‌شود.

(یا ایها الذین آمنوا استجبوا للرسول اذا دعاکم لما یحییکم). ([63])

[1] - الفرقان: 43.

[2] - سورة البقرة آیه 143.

[3]. عوامل الجذب والدفع فی شخصیه الامام للشهید المطهری ص 46 (بتلخیص).

[4]. الفتاوی الواضحة: نظام العبادات، ص 708، ط 7.

[5] - الانشاق / 6.

[6] - المائدة / 54.

[7] - التوبة / 108.

[8] - البقرة / 165.

[9] - التوبة / 23 - 24.

[10]. الاخلاق، عبداً شير، ص 284 - 286، منشورات بصيرتي، قم - ايران.

[11] - ابراهيم / 34.

[12]. اصول الكافي، ج 2، ص 126.

[13] - الحديد / 16.

[14] - الماعون / 1 - 7.

[15] - احزاب / 21.

[16] - آل عمران / 31.

[17] - الجمعة / 6 - 7 .

[18] - المائدة / 18.

[19] - الحج / 31.

[20] - الانعام / 71.

[21] - البقرة / 245.

[22] - البقرة / 154.

[23] - البقرة / 218.

[24] - البقرة / 261.

[25] - التوبة / 120 - 121.

[26] - الزخرف / 71.

[27] - فصلت / 31.

[28] - الانبياء / 102.

[29] - البقرة / 110.

[30] - البقرة / 272.

[31] - يونس / 23.

[32] - الاسراء / 7.

[33] - البقرة / 57.

[34] - آل عمران / 178.

[35] - الاعراف / 9.

[36] - التوبة / 42.

[37] - التوبة / 111.

[38] - الاحزاب / 6.

[39]. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص 337.

[40] - البقرة / 246 - 251.

[41]. اصول الكافي، الكليني، ج 2، ص 91.

[42] - النحل / 36.

[43] - يس / 20 - 25.

[44] - التحريم / 11.

[45] - طه / 72.

[46] - الصافات / 102.

[47] - النساء / 28.

[48] - الروم / 54.

[49] - الانفال / 66.

[50] - النحل / 4.

[51] - عبس / 17 - 23.

[52] - الانفطار / 6 - 8.

[53]. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص 112 - 113.

[54] - سبأ / 34.

[55] - سبأ / 9.

[56] - الاعراف / 146.

[57]. الاخلاق، شبر، ص 170، منشورات بصيرتي.

[58]. المصدر السابق، ص 171.

[59] - الانفال / 32.

[60] - المعارج، 1 - 2.

[61] - آل عمران / 126.

[62] - الطلاق / 3.

[63] - الانفال: 24.